



**بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) خطاب به دانشجویان
به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو ۵**

**اوضاع سیاسی ناپایدار و
عقب نشینی برای تجدید قوا**

روئای کاذب بازگشت به آغاز دهه ۶۰

با یک نظر کوتاه به اوضاع سیاسی در ایران، می توان ویژگی لحظه کنونی را که همانا فروکش دامنه اعتلاء سیاسی ست تشخیص داد.

نمودهای عینی این واقعیت را می توان به وضوح، در دوسطح، در مبارزات توده های مردم ایران و در درون هیئت حاکمه و دستگاه دولتی یافت.

این، روندی ست که از اواخر دوره ریاست جمهوری خاتمی آغاز گردید و اکنون نیز ادامه دارد. اگر مقایسه ای میان مبارزات توده ای کنونی و اوائل دهه ۸۰ ببیند، دیده می شود که از وسعت و دامنه مبارزات توده ای به نحو محسوسی کاسته شده است.

مبارزات کارگران ادامه دارد، اما کمیت این مبارزات محدودتر و اشکال آن نیز نازل تر شده است. جنبش دانشجویی که در اواخر دهه ۷۰ و اوائل دهه ۸۰ به بالاترین نقطه اعتلاء خود رسیده بود، اکنون به یک رشته اعتراضات کوچک، کم دامنه و محدود، تقلیل یافته است.

جنبش های اعتراضی عمومی توده ای که پی در پی در مناطق و شهرهای مختلف رخ می دادند، به مواردی بسیار محدود، کاهش یافته اند. اعتراضات و مبارزات زنان نیز محدودتر است.

تحولات درونی هیئت حاکمه نیز به عنوان یکی از پارامترهای ارزیابی اوضاع سیاسی، قابل توجه است. تردیدی نیست که اختلافات و کشمکش های درونی طبقه حاکم ادامه دارد، اما شکافی که پیش از این در در صفحه ۲

انتشار مصوبه هیات وزیران مبنی بر ضرورت جداسازی بیمارستان های زنان و مردان، و هم زمان دستورالعمل معاون سازمان تامین اجتماعی که مدیران را موظف کرده است اتاق کار زنان و مردان را جدا کنند، همچنین اخبار مبتنی بر اعمال فشار و تنبیه دختران دانشجو بر سر نحوه پوشش، همگی از دور جدید اعمال فشار به زنان توسط حکومت اسلامی خبر می دهند. هفته پیش روزنامه خراسان نوشت که هیات وزیران طرح جداسازی بیمارستان های

جداگانه برای زنان و مردان را تصویب کرده است. معاون وزیر بهداشت جمهوری اسلامی در توضیح این تصمیم گفت: این طرح به نفع زنان است، همانگونه که در بسیاری از کشورهای اسلامی از جمله عربستان سعودی هم بیمارستان های زنان و مردان جداست. وی در توضیح نحوه اجرای مصوبه هیات وزیران افزود که به هیچوجه احداث و ساخت بیمارستان جدید در دستور کار نیست، بلکه یکی از در صفحه ۳

**اخراج کارگران افغان، یک اقدام جنایتکارانه است که
وسیعا باید مورد اعتراض قرار بگیرد و محکوم شود**

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، همراه با یک کارزار وسیع تبلیغاتی هیستریک و بی شرمانه علیه افغان ها، طرح اخراج گسترده ی کارگران و پناهجویان افغان را از اوائل ماه گذشته آغاز کرده است. صالحی مرام، مدیر کل اشتغال اتباع خارجی وزارت کار جمهوری اسلامی چنین عنوان نموده است که از سه میلیون افغان که در ایران زندگی می کنند، تنها ۹۰۰ هزار نفر اجازه اقامت دارند. با این حساب، صدها هزار نفر از

کارگران و پناه جویان افغان که با در نظر گرفتن اعضای خانواده ی آنها، سر به میلیونها می زند، به بهانه ی نداشتن کارت اقامت، در معرض اخراج اند. وزارت کار رژیم اعلام نموده است که تا پایان سال جاری، ۵۰۰ هزار تن از کارگران افغان اخراج می شوند. وزارت کار در عین حال با پیش گرفتن توأمان سیاست های تشویقی و تنبیهی در مورد کارفرمایان، از آنان

در صفحه ۱۲

تهاجم به زندانیان سیاسی،

ادامه سیاست

سرکوب رژیم

در جامعه

در صفحه ۸

نگاهی به اعتراضات کارگری و توده ای در آبان ماه ۱۰

۴ **خاور میانه، گره کور امپریالیسم**

۷ **تحولات درونی ساندنیست ها و پیروزی اورتگا**

۶ **خلاصه ای از اطلاعاتی ها و بیانیه های سازمان**

اوضاع سیاسی ناپایدار و عقب نشینی برای تجدید قوا

نتیجه اختلافات و تضادهای درونی هیئت حاکمه در دستگاه دولتی پدید آمده بود، اکنون با تسلط یک جناح، از میان رفته است.

در نتیجه این مجموعه تحولات، رژیم، اکنون احساس می کند، در موقعیتی قرار گرفته است که می تواند با قدرت، فرمانروایی کند و اعتراضاتی که اینجا و آنجا شکل می گیرند، با شدت سرکوب کند.

با در نظر گرفتن این واقعیت، که تضادهای توده مردم با نظم موجود، به جای خود باقی ست و هیچیک از مطالبات مردم در این دوره تحقق نیافت، علت عقب نشینی چیست و درجه ثبات اوضاع سیاسی کنونی در چه حد خواهد بود؟

اگر اندکی به گذشته برگردیم، در طول تمام دهه ۷۰، ما بایک موج اعتلاء روزافزون جنبش توده ای روبرو بودیم. این اعتلاء، نتیجه تشدید تضادها به درجه ای بود که توده های کارگر و زحمتکش، برای تحقق مطالبات خود در جریان یک مبارزه علنی و رودررو با رژیم، به پا خاستند. این مبارزه و نارضایتی مردم از وضع موجود، به حدی بود که در درون هیئت حاکمه نیز شکاف انداخت. رژیم جمهوری اسلامی دریافت که دیگر نمی تواند به شیوه گذشته بر مردم حکومت کند. رژیم، برای مهار و کنترل جنبش، تاکتیک جدیدی را در دستور کار قرار داد و مسئله اصلاحات و اصلاح طلبی مد روز شد. جناح دیگری از رژیم، تحت رهبری خاتمی عهده دار اجرای این تاکتیک گردید. در غیاب جنبش متشکل و مستقل طبقه کارگر و عدم حضور سازمانهای چپ و کمونیست، رژیم توانست با یاری بورژوازی داخلی و بین المللی که همراه با تبلیغات گسترده بود، مبارزات توده مردم را به مجرائی قانونی سوق دهد و به این توهم دامن بزند که از طریق نهادهای رسمی و قانونی موجود، می توان وضع را تغییر داد و مطالبات را عملی ساخت.

این توهمات، البته در عمل فروریخت. اما رژیم، بهره برداری خود را از این تاکتیک کرد. آن بخش از مردم، به ویژه جوانانی که فاقد تجربه سیاسی بودند، با نوعی یاس و سرخوردگی روبرو شدند و توده مردمی که به مبارزه خود ادامه دادند و آن را تشدید کردند، پس از گذشت یک دهه مبارزه علنی و تعرضی، آرام آرام عقب نشستند.

این واقعیتی ست که مبارزات توده ای همواره نمی تواند شکلی مستقیم، آشکار و

تعرضی داشته باشد. بلکه قانونمندی های خاص خود را دارد که همراه با عقب نشینی و پیشروی ست. این عقب نشینی ها، بسته به مجموعه ای از شرایط، می توانند کوتاه مدت، یا بلند مدت باشند. حتا در اوج مراحل اعتلاء و رونق جنبش نیز می توان این عقب نشینی ها را برای تجدید قوا دید. در مراحل دیگر، این عقب نشینی که ناشی از یک مبارزه و درگیری طولانی مدت، خستگی ناشی از این مبارزه و برهم خوردن توازن قوا در یک مقطع معین است، می تواند گسترده تر و طولانی تر باشد.

پس، یکی از فاکتورهای عقب نشینی کنونی جنبش توده ای، بی نتیجه ماندن مبارزات تعرضی دهه ۷۰ است. روشن است که با این عقب نشینی، تضادهای درونی هیئت حاکمه نیز تحفیف یافته اند. چرا که تشدید تضادها، اختلافات و شکاف هائی درونی طبقه حاکم و دستگاه فرمانروائی سیاسی آن، همواره تابعی ست از مبارزه طبقاتی و موقعیت جنبش اعتراضی توده ای علیه نظم موجود. با این وجود، تشدید تضادها و عمیق تر شدن شکاف های درونی طبقه حاکم، می تواند تاثیر مثبتی بر رشد و ارتقاء جنبش اعتراضی برجای بگذارد و از درون این شکاف، مبارزات توده ای به ویژه در کشوری که دیکتاتوری عریان حاکم است، راحت تر جریان یابد. بالعکس، در شرایطی که تضادهای درونی هیئت حاکمه تحفیف می یابد و فراتر از آن، شکافی در درون دستگاه دولتی وجود ندارد، خود، عامل بازدارنده ای در برابر رشد و اعتلاء مبارزات توده ای خواهد بود.

فاکتورهای دیگری نیز در شکل دادن به اوضاع سیاسی کنونی موثر بوده اند. پس از آن که ماهیت اصلاحات و اصلاح طلبی در ایران بر ملا گردید و نه فقط هیچیک از مطالبات مردم تحقق نیافت، نه فقط بهبودی در وضعیت مردم صورت نگرفت، بلکه شرایط مادی و معیشتی توده های کارگر و زحمتکش وخیم تر شد، رژیم تلاش نمود از همین مسئله نیز به نفع خود بهره برداری کند. این بار، گروهی از چهره های ناشناخته خود را که عموماً از درون دستگاه های نظامی و امنیتی بودند، با ادعای بهبود وضعیت مادی و معیشتی توده های زحمتکش، به صحنه فرستاد. گرچه اکثریت بزرگ توده های مردم ایران، باور و توهمی

به این ادعا نداشته و ندارند، با این وجود، انکار نمی توان کرد که بر بخشی از مردم فقیر و نا آگاه تاثیر خود را برجای گذاشت. این واقعیت به جای خودباقی ست که جناحی از رژیم به رهبری خامنه ای که از پشتیبانی دستگاه های نظامی و امنیتی برخوردار است، از مدت ها پیش، برای قرار دادن احمدی نژاد به جای خاتمی، برنامه ریزی کرده بود. اما رقابت دوجناح هیئت حاکمه و گروه بندی های درونی آنها نیز در جریان بود. در این رقابت، نمی توان تاثیر وعده ها و ادعاهای احمدی نژاد را بر بخشی از این مردم فقیر و برتری او بر نمایندگان جناح دیگر را نادیده گرفت.

تاکتیک احمدی نژاد و جناح طرفدار وی، از همان آغاز این بوده است، که از جهت سیاسی، اختناق را تشدید و فضای سیاسی را تا جانی که ممکن است، مسدودتر کند، اما از طریق امتیازات مادی محدود ولو به بخش کوچکی از مردم، مبارزات توده ای را سد نماید.

تجربه در همین مدتی که از دوران زمامداری احمدی نژاد می گذرد، نشان داده است که وی نه برنامه ای جدا از رفسنجانی و خاتمی دارد که بتواند به یک بهبود ولو کوچک در وضعیت مادی و معیشتی توده های کارگر و زحمتکش منجر گردد و نه اوصلا می تواند چنین برنامه ای داشته باشد. ادامه سیاست های اقتصادی گذشته، روزبه روز وضعیت مادی و معیشتی کارگران را بدتر کرده و خواهد کرد. کاری که وی توانسته در این مدت انجام دهد، در محدوده ای از سرعت نرخ رشد تورم بکاهد و بپادادن وام های کوچک به بخشی از مردم و یا اختصاص اعتبارات کوتاه مدت منطقه ای، اشتغال محدودی را ایجاد نماید. آنچه که در این زمینه به وی کمک کرده است، افزایش جهش وار درآمد نفت در طول چند سال اخیر می باشد.

به فاکتورهای دیگری نیز می توان اشاره کرد که یک مورد آن تحولات منطقه خاور میانه است.

لشکر کشی قدرت های امپریالیست جهان تحت رهبری آمریکا به خاور میانه، اشغال نظامی افغانستان و به ویژه عراق، از دوجهت بر مبارزات توده های مردم ایران تاثیر منفی داشت. این لشکرکشی به جمهوری اسلامی امکان داد که به بهانه خطر حمله نظامی آمریکا، اختناق را تشدید و جامعه را به عرصه جولانگاه نیروهای نظامی تبدیل کند. از سوی دیگر این لشکر کشی های نظامی به ویژه در پی شکست

رؤیای کادب بازگشت به آغاز دهه ۶۰

زنان در اجتماع پدیدآورده‌اند، حضور زنان در این عرصه گسترش یافت. بیش از ۶۰ درصد دانشجویان دانشگاه‌ها دختر هستند. صحنه دانشگاه‌ستری و دادگاه‌های خانواده جمهوری اسلامی مملو از زنانی است که به ازدواج اجباری، به بدرقتاری همسرانشان، به بی‌عدالتی قوانین خانواده در مورد زنان، معترض هستند. در این سال‌ها، در بطن جامعه‌ای که مدام تحت سرکوب قرار داشته، صدها تشکل و انجمن و گروه مدافع حقوق زنان شکل گرفته است که "ممنوعه"‌ها در جمهوری اسلامی را مورد سوال قرار داده‌اند و حکومت هم ناگزیر است بر زیر سوال رفتن این "ممنوعه"‌ها چشم‌پوشی کند. اعتراض به قوانین ضدزن، از جمله کمپین علیه سنگسار، کارزار جمع‌آوری یک میلیون امضا علیه قوانین تبعیض‌آمیز نسبت به زنان، از جمله این فعالیت‌ها هستند. اگر زنان و دختران جوان به جای "پوشش اسلامی" که "در درجه اول چادر و در درجه بعدی استفاده از مانتوی بلند تا زیر زانو و بدون چاک بلند است" و به جای "پوشش کامل موی سر و عدم استفاده از لوازم آرایشی" کوتاه‌ترین و چسبان‌ترین مانتو را بر تن می‌کنند، نوار کوچکی به عنوان روسری بر سر می‌بندند و آرایش می‌کنند، نه از آن روست که نمی‌دانند پوشش اسلامی چیست، بلکه دقیقاً به نشانه اعتراض به این سمبل‌های حکومت اسلامی است. و این خصوصیت نسلی است که اتفاقاً تحت حاکمیت جمهوری اسلامی پای به جهان گذاشته، از کودکی خرافات مذهبی به خوردش داده شده و قوانین اسلامی به او حفته شده است. این نسل، دقیقاً این سمبل‌ها را نشانه گرفته است. به آن‌ها معترض است و به سخره‌شان می‌گیرد. بسیاری از این جوانان بارها به دلیل آنچه "عدم رعایت شئون اسلامی" خوانده می‌شود، بازداشت شده، مورد توهین و تحقیر قرار گرفته و به زندان افتاده‌اند.

دولت احمدی نژاد که در رویای برقراری حکومت ایده‌آل اسلامی، می‌خواهد یکبار دیگر با تشدید سرکوب و اعمال فشار به زنان، جامعه را به اوائل دهه ۶۰ بازگرداند که گویا راه رسیدن به عربستان سعودی از آن مسیر هموارتر است، قادر به فهم یک نکته نیست: زنانی را که علیرغم سالها سرکوب و خفقان، آگاهانه برای تغییر موقعیت‌شان به پا خاسته‌اند، نمی‌توان با زور، به عقب بازگرداند.

را به مردم تحمیل کند و زنان را وادار نماید نقشی متناسب با جامعه اسلامی به عهده بگیرند، اما در تمام این سال‌ها در عین حال ابا داشته است که بگوید، مدل جامعه اسلامی مورد نظرش عربستان سعودی است. کابینه احمدی نژاد رودربایستی‌ها را کنار گذاشته است. معاون وزیر بهداشت حکومت اسلامی در توجیه جداسازی بیمارستان‌های زنان و مردان، با افتخار به مدل عربستان سعودی اشاره می‌کند. دولت احمدی نژاد و روحانیون مرتجعی که حامی‌اند، آشکارا در صددند با اعمال فشار و سرکوب بیشتر، گام به گام جامعه را به سمتی سوق دهند که رویای برقراری آن را در روی زمین را دارند. اما مگر حکومت اسلامی بلافاصله پس از سرکوب جنبش انقلابی توده‌های مردم در اوائل دهه شصت، این سیاست را در دستور کار نگذاشت؟

در نیمه اول دهه شصت و همزمان با سرکوب خونین جنبش‌های مترقی، اعمال فشار بر زنان در دستور قرار گرفت. حجاب اجباری، اخراج گسترده زنان شاغل، محدود کردن حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی و برقراری قوانین اسلامی، همگی هدفشان بازگرداندن زنان به خانه‌ها و اسلامی کردن جامعه بود. در آن شرایط از یک سو، جو ترس و وحشت ناشی از سرکوب خونین جنبش‌ها، و از سوی دیگر توهم بخش‌های ناآگاه و اقلتار سنتی جامعه به حکومت اسلامی، سبب شد که تاکتیک‌های رژیم در محدودهای موثر واقع شود. چادر و مانتوی سیاه، پوشش بخش قابل‌توجه زنانی بود که در صحنه اجتماع حضور می‌یافتند. در محیط‌های کار هم جداسازی صورت گرفته بود.

با گذشت سال‌ها، برملاشدن هرچه بیشتر ماهیت جمهوری اسلامی بر اکثریت مردم از یکسو، و بیداری و اعتماد به نفس زنان آگاه از سوی دیگر، رفته رفته جنبشی شکل گرفت، که علیه تمامی مقررات و اقدامات تبعیض‌آمیز و ارتجاعی اسلامی که زنان را نیمه مرد، و مطیع و فرمانبردار و پوشیده در کفن سیاه می‌خواهد، سربلند کرد. اعتراض به قوانین و فرهنگ حکومت اسلامی در اعماق جامعه ریشه دواند و خود را در اعتراض به حجاب اجباری، قوانین خانواده، محدودیت حضور زنان در اجتماع و غیره نشان داد. علیرغم محدودیت‌های بی‌شماری که نظام اسلامی و قوانین و عوامل اجرائی این قوانین بر سر راه حضور

بیمارستان‌های تحت پوشش یکی از دانشگاه‌ها به زنان اختصاص خواهد یافت. در همان روزها، سازمان تامین اجتماعی با صدور دستور العملی مدیران این سازمان را موظف نمود که "به منظور حفظ شئون اسلامی، سریعاً نسبت به جداسازی اتاق‌های مختلط کارمندان اقدام کنند". در راستای همین سیاست، به گزارش خبرگزاری ایسنا، معاون دانشجویی دانشگاه تربیت مدرس اعلام کرد: "از اول آذر ماه از ورود دختران به دانشگاه با پوشش نامناسب جلوگیری می‌شود." پوشش "مناسب" دانشجویان دختر به نحوی که مجوز ورود آن‌ها به محوطه دانشگاه باشد، چنین توصیف شده است: "پوشش اسلامی در درجه اول چادر و در درجه بعدی استفاده از مانتوی بلند تا زیر زانو و بدون چاک بلند است... پوشش کامل موی سر و عدم استفاده از لوازم آرایشی از دیگر ملاک‌های مدنظر کمیته انضباطی برای دانشجویان دختر است." در سایر دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی نیز کم و بیش همین روند جریان دارد. نماینده خامنه‌ای در دانشگاه‌ها در تائید روند اعمال فشار بر دانشجویان دختر بر سر نحوه پوشش، طی اظهارات شدیدالحنی گفت که دانشگاه‌ها به سالن مد تبدیل شده است و این وضعیت هرچه سریعتر باید تغییر کند.

این روند در آموزش و پرورش نیز به شکل دیگری در جریان است. پیش از بازگشایی مدارس، موضوع کنار گذاشتن دبیران مرد از مدارس دخترانه عنوان شد. قائم‌مقام آموزش و پرورش در باره جزئیات این طرح گفت که دبیران مرد در سال تحصیلی جاری، مجوز تدریس در دبیرستان‌ها و مراکز پیش‌دانشگاهی دخترانه را نخواهند داشت و تنها در صورتی از دبیران مرد استفاده می‌شود که امکان تامین دبیر زن نباشد.

تلاش برای جداسازی زنان و مردان در محیط‌های کاری و اعمال فشار بر زنان بر سر نحوه پوشش، هماهنگ با سایر اقدامات دولت احمدی نژاد در راستای هرچه بیشتر مسدود کردن فضای جامعه و شبیه‌سازی جامعه به مدل جامعه اسلامی ایده‌آل رهبران فکری و سیاسی جمهوری اسلامی است. اگر در تمام سال‌های گذشته، جمهوری اسلامی در عین حال که از قانون، و سائل ارتباط جمعی، مساجد و دستگاه‌های سرکوب مستقیم مانند سپاه و بسیج و گشت‌های امر به معروف استفاده کرده تا جامعه مدل اسلامی

خاور میانه، گره کور امپریالیسم

هیچ چشم اندازی برای حل بحران خاورمیانه نیست. تمام تضادهای لاینحل جهان سرمایه داری در این منطقه پر آشوب جهان به هم پیچیده و بر روی دریائی از ثروت، جهنمی از فقر، بیکاری، مرگ و نیستی را برای میلیونها انسان زجر کشیده رقم زده است. روز و ساعتی نیست که خبرگزاری های جهان خبری از کشتار و نابودی دهها نفر در گوشه و کنار این منطقه ندهند. ماجراجویی نظامی امپریالیستها در چند سال اخیر در قلب این منطقه، شرایط را بیش از پیش بحرانی و انفجاری کرده است. آنها تصور می کردند که می توانند با گسیل دهها هزار سرباز تا دندان مسلح و کاربرد مرگبارترین سلاح های پیشرفته بر این تضادها فائق آمده و توده های کارگر و زحمتکش منطقه را به سکوت و فرمانبرداری وادار کنند. اما نگاهی کوتاه به اوضاع به هر کسی این واقعیت را نشان می دهد که قدرتمندترین کشور سرمایه داری هم نمی تواند ذره ای از وحدت تضادها در این منطقه بکاهد. با هرگامی برای تخفیف بحران، بحران دیگری سر باز می کند و این روند هیچ پایانی ندارد.

افغانستان در سال ۲۰۰۱ به اشغال نظامی درآمد و در سال ۲۰۰۳، نوبت به عراق رسید. در همین حال ایران و سوریه، به همراه کره شمالی، "محور شرارت" خوانده شدند و در صف کشورهای قرار گرفتند که باید به اطاعت وادار می شدند. لبنان، نزدیک ترین شانس امپریالیستها برای تشکیل دولتی گوش به فرمان بود، اما در اینجا هم روند اوضاع به عکس انتظارات امپریالیستها پیش رفت، و مرتجعین اسلامی، با حمایت مستقیم ایران و سوریه، به وزنه ای بدل شدند که هیچکس نمی تواند وجود آنها را نادیده بگیرد. با به بن بست رسیدن اقدامات نظامی امپریالیستها در عراق و افغانستان، پیشروی ایران در مذاکرات هسته ای و نزدیک شدن تاریخ انتخابات میان دوره ای کنگره آمریکا، دولت این کشور تصمیم گرفت تا با برپائی یک نمایش قدرت در لبنان، روند اوضاع را کمی به نفع خود تغییر داده و از فشار افکار عمومی بکاهد. این بار ارتش اسرائیل نقش ماشین سرکوب آمریکا را بازی کرد. این طرح در اواسط ماه ژوئیه امسال و به بهانه آزاد سازی دو سرباز اسرائیلی، که توسط نیروهای حزب الله لبنان ربوده شده بودند، آغاز شد. لبنان زیر آتش نیروهای هوایی، دریایی، زمینی و توپخانه ارتش اسرائیل قرار گرفت. جنگ ویرانگر به مرگ صدها نفر، زخمی شدن هزاران انسان و بی خانمانی نزدیک به ۷۵۰ هزار تن منجر شد و لبنان در چنگال یک بحران همه جانبه و فاجعه بار انسانی فرو رفت. طراحان این اقدام جنایتکارانه تصور می کردند که

حداکثر در طول دو هفته به پیروزی رسیده و به اهداف سیاسی خود می رسند. اما مقاومت حزب الله، عاملی بود که هیچکس بر روی آن حساب نکرده بود. و سرانجام طولانی شدن این مقاومت هم این طرح را با شکست مواجه ساخت و تجاوز نظامی اسرائیل به جنوب خاک لبنان، پس از ۳۳ روز بدون نتیجه خاتمه یافت. برنده واقعی این جنگ، برخلاف اهداف اولیه طراحان آن، نه دولت اسرائیل و آمریکا، بلکه حزب الله لبنان بود.

این وضعیت پی آمدهای معینی را در منطقه به همراه داشت. از یکسو دولت ائتلافی اسرائیل، که پیروزی در این ماجراجویی می توانست به تحکیم موقعیت آن یاری رساند، برای نخستین بار با نارضایتی شدید افکار عمومی و ارتشیان این کشور مواجه شد. پی آمد دیگر این پیروزی می توانست تقویت موضع "الفتح"، جناح سازشکار و طرفدار طرح صلح مشترک آمریکا و اسرائیل در دولت فلسطین، و نماینده آن، محمود عباس، و تضعیف موقعیت مرتجعین حماس باشد. اما شکست این اقدام نظامی، این هدف را به ضد خود تبدیل کرد و حماس قدرتی بیش از گذشته یافت. تغییر توازن قوا در دولت فلسطین، دولت اسرائیل را با فشار بیشتری از سوی احزاب مخالف مواجه ساخت. پاسخ دولت اسرائیل به این فشار چرخش باز هم بیشتر به راست بود. حزب "خانه ما اسرائیل" و رهبر مرتجع آن به عنوان معاون نخست وزیر و وزیر امور "استراتژیک" بویژه در مورد مسئله امنی ایران، به کابینه ائتلافی اهود اولمرت راه یافت. این حزب یکسره منکر وجود مسئله فلسطین بوده و بمباران نوار غزه و کرانه باختری رود اردن و کوچ اجباری همه مردم فلسطین به کشورهای عربی همسایه اسرائیل را تنها راه حل این مشکل می داند. در مورد تهدیدات امنی ایران هم، این حزب یکی از مدافعین پروپا قرص "جنگ های پیشگیرنده" و بمباران تاسیسات هسته ای ایران است. همزمان با این اقدام، محاصره نظامی مردم زجر دیده فلسطین از سر گرفته شد و کشتار در نوار غزه و کرانه باختری رود اردن از نو آغاز شد. پی آمد های آخرین ماجراجویی دولت جورج بوش در خاورمیانه، بدون شک نمی توانست تنها به اسرائیل و فلسطین ختم شود. خاتمه لشکر کشی بی نتیجه ارتش اسرائیل، بدون شک پیروزی یا حداقل "عدم شکست"، نیروهای حزب الله لبنان بود، که در ادامه خود گسترش نفوذ سیاسی آن را به همراه داشت. مدت کوتاهی پس از آتش بس و ترک خاک لبنان

از سوی ارتش متجاوز اسرائیل، جنگ قدرت در میان گروه بندی های سیاسی لبنان آغاز شد. همکاری میان جریانات امل و حزب الله از یکسو و دولت سوریه با حزب الله از سوی دیگر گسترش یافت. در مقابل، ائتلاف ضد سوری و طرفدار آمریکای، که بخشی از دولت این کشور را هم تشکیل می دهد، به انتظار نتیجه طرح سازمان ملل متحد برای تشکیل دادگاه بین المللی برای محاکمه متهمان ترور رفیق حریری نشست. از پیش کاملاً روشن بود که هدف اصلی از این طرح، که باید به تصویب دولت لبنان می رسید، متوجه ساختن افکار عمومی به نقش دولت سوریه در این ترور است. برای جلوگیری از تصویب این طرح توسط دولت، شش وزیر وابسته به حزب الله، ظاهراً در اعتراض به بی نتیجه ماندن مذاکرات احزاب سیاسی لبنان بر سر تشکیل دولت وحدت ملی، از کابینه استعفاء کرده و لبنان از آن زمان وارد دوره ای از تنش شد که با ترور پیرجمیل، وزیر صنایع و از رهبران حزب فالاترین کشور، این تنش ها به شدت افزایش یافت. اکنون حزب الله دست به تهدید آشکار زده و با برپائی تظاهرات قصد دارد تا دولت را وادار به استعفاء سازد.

پی آمد این اوضاع در عراق هم برآستی دیگر خارج از تصور است. حمله نظامی به جنوب لبنان با شکست روبرو شد و نتوانست در آستانه انتخابات میان دوره ای مانع پیروزی حزب دموکرات آمریکا شود. دیگر فرصت چندانی برای جورج بوش باقی نمانده است. تحت فشار افکار عمومی و برغم میل باطنی خود، وی وادار شد دونالد رامسفلد، وزیر دفاع و یکی از مدافعین سرسخت اشغال نظامی عراق را از کار برکنار کند. به نظر می رسد که دیگر کنترل اوضاع در عراق از دست آمریکا خارج شده باشد. درگیری در میان گروه بندی های سیاسی و رقیب ابعادی وسیع به خود گرفته و هر روزه دهها نفر در اثر درگیری و بمب گذاری به قتل می رسند. اکنون کار به جایی رسیده که دامنه درگیری مسلحانه میان گروه های رقیب به خیابان های بغداد و اطراف "منطقه سبز"، مقرر فرماندهی نیروهای ارتش آمریکا، کشیده شده است.

ماجرای امپریالیستها در منطقه خاورمیانه تنها تشدید وخامت اوضاع را به همراه داشته است. در غیاب یک آلترناتیو انقلابی-دموکراتیک و سوسیالیستی، هر جا که پای آنها رسیده، نتیجه تنها رشد جریانات واپسگرای اسلامی بوده است. بر خلاف تبلیغات امپریالیستها، آنها نمی توانند کمکی به حل تضادهای لاینحل این منطقه بکنند. این ها خود بخشی از تضادهای این منطقه هستند و نخستین گام برای حل آنها، خروج فوری و بدون قید و شرط سربازان ارتش اشغالگر امپریالیستها از خاک این منطقه است.



بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) خطاب به دانشجویان به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو

دانشجویان مبارز!

۱۶ آذر، روز دانشجو فرا می رسد. ۱۶ آذر، یکی از برجسته ترین فرازهای جنبش دانشجویی، سمبل ایستادگی و مقاومت حماسی، در برابر ارتجاع، اختناق و امپریالیسم است.

ماندگاری ۱۶ آذر و اهمیت آن، فقط در این نیست که در سال ۱۳۳۲، دانشجویان دانشگاه تهران، در برابر رژیم کودتا و اربابان امپریالیست آن، قهرمانانه ایستادند و سه تن از دانشجویان مبارز، بزرگ نیا، رضوی و قنچی، در جریان این مبارزه جان باختند.

۱۶ آذر، سمبل مبارزه جویی جنبش دانشجویی در ایران است. جنبشی که با وجود تمام سرکوب ها و اقدامات پلیسی-امنیتی رژیم سلطنتی در دانشگاه ها، هیچگاه آرام نگرفت. در سال های سیاه دیکتاتوری عریان، همواره خروشید و در جریان سرنگونی نظام سلطنتی حماسه ها آفرید.

این، همان جنبش دانشجویی ست که به رغم سرکوب و کشتار وحشیانه دانشجویان، در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ توسط رژیم ارتجاعی و ضد انسانی جمهوری اسلامی، به رغم تمام تمهیدات پلیسی-امنیتی حکومت اسلامی در گزین کردن دانشجویان برای ورود به دانشگاه ها، بار دیگر در ۱۸ تیر ۱۳۷۸، سر بلند کرد و چهره آشتی ناپذیر خود را با ارتجاع، استبداد و نابرابری به نمایش گذاشت.

۱۸ تیر نقطه عطفی ست در بازگشت جنبش دانشجویی به سنت های مبارزاتی افتخار آفرین گذشته خود. از همین نقطه است که ما با رادیکال تر شدن مداوم جنبش دانشجویی رو به رو هستیم. گرایش سوسیالیست و چپ که پیش از سرکوب سال ۵۹، همواره نقش اصلی و رهبری کننده را در جنبش دانشجویی داشت، بار دیگر در حال رشد و تقویت است. دانشجویان، وسیعاً انجمن های اسلامی ارتجاعی را ترک کرده اند و گرایشات محافظه کارانه و طرفدار نظم موجود، روز به روز تضعیف شده اند. اگر هم تا همین اواخر، هنوز بودند کسانی که توهمی به ادامه فعالیت در چارچوب انجمن های اسلامی داشتند، این نیز با به قدرت رسیدن احمدی نژاد پایان یافت.

اکنون خود رژیم، تیر خلاص را به انجمن های اسلامی شلیک کرده است.

در این میان، دانشجویان پیشرو و رادیکال، از مدت ها پیش، تلاش خود را برای ایجاد تشکل های مستقل، بدون پیشوند و پسوند اسلامی آغاز کرده اند. ابتکار عمل، اکنون در دست دانشجویان مخالف رژیم جمهوری اسلامی ست. از همین رو، وظائف سنگین تری بر دوش آنها قرار گرفته است.

دانشجویان مبارز!

رژیم جمهوری اسلامی که با مخالفت و اعتراض عمومی توده های زحمتکش مردم ایران، روبروست، به آخرین حربه خود، تشدید سرکوب و اختناق روی آورده است.

رژیم، با این اقدام، به همگان نشان داده است که تنها دو راه در برابر آنها قرار دارد.

یا باید جمهوری اسلامی را به همراه سرکوب، اختناق و بی حقوقی تام و تمام تحمل کنند، یا برای نجات خود، از تمام مصائبی که با آن روبرو هستند، این رژیم را سرنگون کنند.

نیاز به تکرار نیست که اکثریت بزرگ مردم ایران، با مبارزات خود، در طول تمام دوران استقرار جمهوری اسلامی در ایران، نشان داده اند که با این رژیم سر سازش ندارند و خواهان برافتادن آن هستند. دانشجویان نیز به ویژه با مبارزات پیگیر چند ساله اخیر، آشتی ناپذیری خود را با نظم ستمگرانه حاکم بر ایران، عیان و آشکار ابراز داشته اند.

اکنون نیز وظیفه مهم دانشجویان، تشدید تلاش و مبارزه برای برافکندن جمهوری اسلامی ست. این مبارزه، به دانشگاه ها محدود نخواهد بود. دانشجویان، باکمیت گسترده خود، قادرند در مبارزات عمومی توده های مردم، در سراسر ایران، نقش تاثیرگذار قابل توجهی داشته باشند.

دانشجویان سوسیالیست!

بار سنگین انجام وظائف جنبش دانشجویی، به ویژه در مرحله کنونی بر دوش شماست. تقویت رادیکالیسم در جنبش دانشجویی، عرصه وسیعی را برای کار و فعالیت گشوده است. وظیفه مهمی که اکنون در برابر شما قرار گرفته است، تلاش برای ایجاد و گسترش تشکل های مستقل انقلابی دانشجویی ست.

پوشیده نیست که رژیم جمهوری اسلامی، اجازه ایجاد تشکل های مستقل علنی را نمی دهد. بنابراین باید، از تمام شیوه های سازماندهی، برای ایجاد تشکل های مخفی و نیمه علنی استفاده کرد. در نظر داشته باشید که در دوران رژیم شاه نیز ایجاد هرگونه تشکل دانشجویی ممنوع بود. اما، دانشجویان، با ایجاد تشکل های مخفی و نیمه علنی به وظائف خود عمل می کردند. این تجربه را امروز باید به کار بست و یکی از اشکال مناسب تشکل در شرایط کنونی، ایجاد کمیته های دانشجویی متشکل از مبارزترین و آگاه ترین دانشجویان، با گرایشات مختلف است.

از صفحه ۵

بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) خطاب به دانشجویان به مناسبت ۱۶ آذر، روز دانشجو

برای ایجاد و رهبری این کمیته ها باید تلاش نمود. انجام این وظیفه ایجاب می کند که دانشجویان کمونیست، خود را در هسته های مخفی سازماندهی کرده باشند. یک هسته ولو کوچک، اما منسجم و با برنامه، قادر خواهد بود، نقش مهمی در سازماندهی و رهبری جنبش دانشجویی داشته باشد.

وظیفه دانشجویان کمونیست، البته به سازماندهی و رهبری جنبش دانشجویی، محدود نخواهد بود. روشن است، جنبش دانشجویی، هر آنچه هم که نیرومند، مبارز و متشکل باشد، نمی تواند، رژیم را براندازد. تنها طبقه ای که قادر به انجام این وظیفه می باشد، طبقه کارگر است. لذا باید برای اتحاد و پیوند گسترده تر، جنبش دانشجویی با جنبش طبقاتی کارگران تلاش نمود.

دانشجویان کمونیست، در نقش سازمانده و رهبر جنبش دانشجویی به خوبی می توانند از عهده این وظیفه برآیند. دانشجویان کمونیست، باید به هر شکل ممکن، به آگاهی، تشکل و تقویت مبارزات کارگران، یاری رسانند.

دانشجویان مبارز!

برای رودروئی هرچه گسترده تر با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، در ۱۶ آذر آماده شوید! بار دیگر به رژیم نشان دهید که تشدید اختناق و سرکوب، در عزم و اراده شما به ادامه نبرد، برای سرنگونی نظم موجود، کمترین خللی ایجاد نمی کند.

پرتوان باد جنبش دانشجویی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی- برقرار باد حکومت

شورائی

سازمان فدائیان (اقلیت)

آذر ماه ۱۳۸۵

کار- نان- آزادی- حکومت شورائی

جرم منصور اسانلو و دیگر فعالین سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه مبارزه برای تحقق مطالبات کارگران شرکت واحد و دفاع از حقوق کارگران است. دهها تن از فعالین سندیکای شرکت واحد، به رغم بازداشت ها و بازجویی های مکرر، ماه هاست که هیچگونه حقوقی دریافت نکرده اند و از بازگشت به کار آنان نیز کماکان ممانعت به عمل می آید.

سازمان فدائیان (اقلیت) بار دیگر اقدامات ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی و ضرب و شتم رهبران سندیکای کارگران شرکت واحد را قویا محکوم می کند.

تمامی کارگران اخراجی شرکت واحد، بی درنگ باید به سر کارهای خود باز گردند و منصور اسانلو رهبر سندیکای کارگران شرکت واحد نیز بدون هیچ قید و شرطی فوراً باید آزاد شود.

خلاصه ای از اطلاعیه ها و بیانیه های سازمان

روز ۱۵ آبان سازمان اطلاعیه ای در رابطه با مبارزات و اعتراضات کارگران کارخانه بافت آزادی صادر کرد. در این اطلاعیه به اعتصاب کارگران واحد شماره ۲ این کارخانه در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدها اشاره شده و آمده است:

"مدیریت این واحد در مقابله با این اعتراض، در ورودی به سالن تولید کارخانه را بسته و از ورود کارگران به این محل جلوگیری نمود. با مشاهده این اقدام مدیریت، کارگران به مسجد کارخانه رفتند و در این محل دست به تحصن زده و خواستار رسیدگی به مطالبات خود شدند. مدیریت در پاسخ به ادامه مبارزه از سوی کارگران، دو نفر، از جمله یکی از اعضای شورای اسلامی این کارخانه را اخراج نمود." سازمان طی این اطلاعیه خواستار پرداخت فوری و بدون قید و شرط دستمزد و مطالبات معوقه کارگران شده است.

"جان زندانیان سیاسی در خطر است" عنوان اطلاعیه ای است که در ارتباط با حمله به زندانیان سیاسی در زندان اوین و ضرب و شتم آن ها صادر شده است. در این اطلاعیه آمده است:

"در یکی دو روز گذشته، زندانیان سیاسی زندان اوین توسط مثنی اوباش و جانی، به سرکردگی فردی به نام سید جلیل غریب، مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند، به طوری که تعدادی از زندانیان، از جمله ناصر زرافشان، سعید شاه قلعه، غلام کلبی و شاهین نیا به شدت زخمی و مجروح شدند. این اوباشان، از زندان رجائی شهر و برای آزار و اذیت و ضرب و شتم زندانیان سیاسی به زندان اوین منتقل شده بودند.

هر چند مسئولان بند از نزدیک شاهد این درگیری ها بودند، اما هیچ اقدامی برای جلوگیری از ضرب و شتم زندانیان سیاسی انجام ندادند. در حال حاضر یکی از زندانیان سیاسی به نام سعید شاه قلعه به سلول انفرادی بند ۲۴۰ اوین منتقل شده و وضعیت بقیه زندانیان سیاسی نامعلوم و نگران کننده است. چندی پیش نیز تعدادی از زندانیان عادی زندان رجائی شهر کرج با تحریک مستقیم مقامات زندان، زندانیان سیاسی را مورد حمله قرار داده و تعدادی از آنان، از جمله بهروز جاوید تهرانی را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند."

سازمان حمله به زندانیان سیاسی را شدیداً محکوم کرده و خواستار آزادی بدون قید و شرط تمام زندانیان سیاسی شده است.

روز ۲۸ آبان ماه در ارتباط با دستگیری منصور اسانلو رئیس هیات مدیره سندیکای شرکت واحد اطلاعیه ای از سوی سازمان صادر شد. در این اطلاعیه به بازداشت، ضرب و شتم و انتقال وی به زندان اوین اشاره شده است. در ادامه اطلاعیه آمده است: "طبق احضاریه رژیم جمهوری اسلامی، منصور اسانلو باید روز دوشنبه ۲۹ آبان، در شعبه ی چهارم بازپرسی دادسرای کارکنان دولت حضور می یافت و در باره اتهاماتی که علیه او اعلام شده، توضیح می داد. اما پاسداران نظم ضد کارگری حاکم، بیش از این معطلی را جایز ندانستند و روز روشن در مقابل چشمان ناباور مردم، اقدام به ضرب و شتم و دستگیری او نمودند.

تحولات درونی ساندنیست ها و پیروزی اورتگا

اورتگا با الهامان بست، یادآوری می‌کند که با همین پیمان بود که اله مان علیرغم محکومیتش به ۲۰ سال زندان به جرم فساد مالی، آزاد شد. کارده‌نال می‌گوید: «به همین خاطر اله مان هر چه خواست، دزدید بدون این که ساندنیست‌ها اعتراضی کنند، چرا که خودشان با تشکیل بلوک کارفرمایان ساندنیست ثروتمند شدند و دیگر مخالف سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیستند.» یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که واقعیات فساد مالی برخی از رهبران ساندنیست و شخص اورتگا شاید بدون دخالت ساندنیست‌های دیگر همچون بالتودانو و کارده‌نال میسر نمی‌شد. این افراد در سال ۱۹۹۶ از جبهه ساندنیست خارج شدند و تشکل دیگری را به نام «جنبش بازسازی ساندنیسم» به وجود آوردند. این «جنبش» در انتخابات اخیر نامزد مستقلی به همراه احزاب دیگر همچون حزب سبزه‌ها و حزب سوسیالیست معرفی کرد که تقریباً ۱۵ درصد آرا را به دست آورد.

با توجه به آن چه در بالا آمد می‌توان گفت که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، جناح چپ بورژوازی نیکاراگوا دانیل اورتگا را به رقابت با ادواردو مونته‌الگره از حزب لیبرال فرستاد. فرد دوم که از حمایت آشکار امپریالیسم آمریکا برخوردار بود در این بازی شکست خورد. اما پیروزی اورتگا را نمی‌توان پیروزی ترقی خواهی و پیشرفت فرض کرد. اورتگا هم مانند لولا در برزیل کمر به خدمت به نظام سرمایه داری خواهد بست. پیروزی اورتگا در انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیکاراگوا در واقع تأیید مجددی بر شکست انقلابی بود که نزدیک به سه دهه پیش در این کشور رخ داد. اگر شکست انقلاب در نیکاراگوا و ایران یک نقطه‌ی مشترک داشته باشند، این نقطه را می‌توان چنین بیان کرد: دوران انقلابات عموم خلقی به سر آمده است، در عصر حاضر و در دورانی که نظام سرمایه داری در سطح ملی و جهانی به نهایت پوسیدگی رسیده است، بدون کسب قدرت توسط طبقه کارگر، شکست انقلابات، اجتناب ناپذیر است.

دولت ساندنیست نیکاراگوا پس از مدتی دیگر نمی‌توانست در برابر حملات امپریالیسم آمریکا و مزورانش مقاومت کند چرا که ۶۰ درصد بودجه‌ی دولت صرف مبارزه با «کنترا» شد و اقداماتی همچون اجباری نمودن خدمت نظام وظیفه از وجهه‌ی دولت ساندنیست کاست. سرانجام در انتخابات سال ۱۹۹۰ نامزد مورد حمایت آمریکابه نام خانم ویولتا چامورو، پیروز شد. پس از پیروزی چامورو، چندین رهبر تاریخی جبهه‌ی ساندنیست به تدریج تغییراتی کردند. ساندنیست‌ها در این هنگام بر این باور بودند که باید وارد «واقع‌گرایی سیاسی» شد و برای این امر شکست رژیم‌های بلوک شرق را بهانه کردند! کار به جایی کشید که اورتگا در سال ۱۹۹۸ رسماً به شکل‌دهی «بلوک کارفرمایان ساندنیست» یاری رساند و در همان سال با رئیس‌جمهور وقت که ارنولدو الهمان نام داشت پیمان بست تا با انجام اصلاحاتی در نظام انتخاباتی نیکاراگوا تنها دو حزب، یعنی حزب لیبرال اله مان و جبهه‌ی ساندنیست بر نهادهای دولتی و شورای عالی انتخابات حکمرانی کنند. اله مان که از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ رئیس‌جمهور نیکاراگوا بود به اتهام فساد محاکمه و به ۲۰ سال زندان محکوم شد. خانم مونیکا بالتودانو که خود از رهبران سابق ساندنیست بوده است و اکنون در تشکل دیگری فعالیت می‌کند در این زمینه می‌گوید: «پیمان اورتگا - اله مان هدفی به جز افتراق نیروهای اجتماعی و خنثاسازی مبارزه‌توده‌ای نداشت. این پیمان می‌خواست مقاومت علیه خصوصی سازی ها و سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را در هم بشکند.»

بالتودانو تنها کسی نیست که قبلاً هم رزم اورتگا بوده و اکنون وی را افساء می‌کند. یک کشیش کاتولیک و شاعر که در نخستین دولت ساندنیست پس از انقلاب وزیر فرهنگ شد و ارنستو کارده‌نال نام دارد، پیش از انتخابات اخیر از مردم نیکاراگوا خواست تا به «ساندنیست‌های قلابی» رأی ندهند. کارده‌نال ضمن اشاره به پیمانی که

شورای عالی انتخابات نیکاراگوا روز ۲۲ نوامبر (یک آذر) پیروزی دانیل اورتگا را در انتخابات ریاست جمهوری این کشور آمریکای لاتین که تقریباً هم‌زمان با ایران انقلابی را پشت سر گذاشت، تأیید نمود. اما پیروزی اورتگا که هنوز رهبر جبهه‌ی رهایی‌بخش ساندنیست نیکاراگوا است در واقع تأییدی بر شکست انقلابی ست که به همین نام در سال ۱۹۷۹ رخ داد، زیرا نه این اورتگا همان اورتگای آن سال‌هاست و نه جبهه‌ی ساندنیستی که او رهبر بخشی از آن است.

جبهه‌ی ساندنیستی که در ژوئیه‌ی ۱۹۷۹ توانست با رهبری یک انقلاب عموم خلقی، دیکتاتوری به نام سوموزا را پس از ۴۳ سال حکومت سرنگون کند در واقع در درون خود نتیجه‌ی سازش سه‌گرایش بود. گرایشی که هوادار مبارزه‌ی توده‌ای درازمدت بود، گرایشی که هواخواه سازماندهی توده‌ها و کارگران برای رهبری جنبش انقلابی بود و گرایشی که وحدت با اپوزیسیون بورژوازی را تبلیغ می‌کرد.

دانیل اورتگا در این دوران رهبر جبهه‌ی ساندنیست شد، جبهه‌ای که خود سه جبهه در درون داشت و سرانجام موفق شد با رهبری انقلاب بر دیکتاتوری چهار دهه‌ای سوموزا که از پشتیبانی امپریالیسم آمریکا بهره‌مند بود پایان دهد. اقدامات ساندنیست‌ها پس از انقلاب در خطوط کلی چنین بودند: افزایش دست‌رسی مردم به خدمات عمومی از قبیل آب آشامیدنی، برق و حمل‌ونقل، ملی‌سازی نظام بانکی، افزایش وام به شرکت‌های دولتی و تعاونی‌های کشاورزی، ایجاد شرکت‌های دولتی در بخش‌های کشاورزی، صنعتی و تجاری، مصادره‌ی زمین‌های زمینداران بزرگ و از جمله خانواده‌ی سوموزا، دادن زمین به ۸۰ هزار خانواده‌ی دهقانی، نهضت سوادآموزی که منجر به رسیدن بی‌سوادی از ۵۰ درصد به ۱۳ درصد شد، استقرار آزادی‌های مدنی، لغو مجازات اعدام و آزادی احزاب سیاسی.

همین اقدامات موجب خشم سرکرده‌ی امپریالیست‌ها در آن دوران یعنی امپریالیسم آمریکا شد و رئیس‌جمهور جدیدی که رونالد ریگان بود تصمیم گرفت نه فقط نیکاراگوا را محاصره‌ی اقتصادی کند بلکه به ضدانقلابیان آن که «کنترا» نام داشتند کمک مالی و سلاح برساند. در آن زمان جمهوری اسلامی و عراق یک جنگ ارتجاعی را آغاز کردند که هشت سال به درازا کشید. دولت ریگان با فروش سلاح به جمهوری اسلامی نیازهای مالی «کنترا» را تأمین نمود.

نشریه کار

ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)

را بخوانید

تهاجم به زندانیان سیاسی، ادامه سیاست سرکوب رژیم در جامعه

کرده اند، با همان سیاست سرکوبگرانه به کشتار دانشجویان در قیام دانشجویی ۷۸ پرداختند. عزت ابراهیمی را کشتند، دست و پای دانشجویان را شکستند، چشمشان را از حلقه در آوردند، نیمه های شب به خوابگاه دانشجویان یورش بردند و از طبقه سوم خوابگاه به پائین پرتشان کردند.

اگر زندانیان سیاسی با خطر حمله ارادل و اوباش رژیم روبرو هستند. اگر ضرب و شتم، عدم امنیت و کشتار هر لحظه جان زندانیان را تهدید می کند. در بیرون زندان نیز هیچ امنیتی نه فقط برای انسان های مبارز بلکه حتی برای مردم عادی نیز وجود ندارد. مردمی که وقتی برای حداقل حقوق پایمال شده شان اجتماع می کنند و یا دست به اعتراض می زنند؛ با شدیدترین روش های سرکوب روبرو می شوند. چنانکه هر روزه شاهد حمله ی ارادل و اوباش رژیم به اجتماعات کارگری، تجمعات زنان، معلمان و دانشجویان می باشیم. که حمله به اجتماع کارگران سقز و سنندج، حمله به تجمع کارگران بابلسر که منجر به زخمی شدن تعدادی از کارگران شد، حمله به اجتماعات هشت مارس و ۲۲ خرداد زنان، حملات سراسری به اجتماعات اول ماه مه کارگران و حمله یک سال پیش ارادل و اوباش خانه گارگری ها به تجمع سندیکای اتوبوس رانی تهران کمترین آن ها می باشند. حمله ای که منجر به زخمی شدن تعدادی از اعضای سندیکا از جمله بریدن زبان منصور اسانلو رئیس سندیکای شرکت واحد تهران شد. چرا که جنایت کارانی همچون پورمحمدی که تا دیروز به نیابت از خمینی مسئولیت کشتار زندانیان سیاسی را بر عهده داشتند، امروز در کسوت وزیر کشور مسئولیت "انظم کشور" را به عهده گرفته اند. نظمی که فقط برای صاحبان سرمایه، کارخانه داران و ارادل و اوباش رژیم امنیت ایجاد کرده تا به استثمار بیشتر کارگران و توده های زحمتکش جامعه بپردازند. و همپالگی دیگرش محسن اژه ای در لباس وزیر اطلاعات انجام وظیفه می کند تا سرکوب و کشتار را در جامعه و زندان های جمهوری اسلامی همزمان پیش ببرند. لذا بر بستر چنین سیاستی، کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان و دیگر اقشار زحمتکش مردم ایران چه در زندان بزرگ جامعه و چه در درون سلول های بسته همواره در معرض خطر، تهدید و کشته شدن به دست نیروهای پاسدار رژیم و ارادل و اوباش آن قرار دارند. اگر در زندان های جمهوری اسلامی، زندانیانی همچون اکبر محمدی و ولی الله فیض مهدوی به قتل می رسند، در فضای

در صفحه ۹

تاریخی مردم ایران پاک کرد. مرگ اکبر محمدی، ولی الله فیض مهدوی و بعضا دیگرانی که هرگز نامی از آن ها به بیرون درز نمی کند، همه بیانگر واقعیت تلخ در تیررس بودن بلاواسطه زندانیان سیاسی برای جنایت کاران و آدمکشان جمهوری اسلامی است. زندانیانی که از همان لحظه ی دستگیری تا روزی که در زندان بسر می برند، همواره سنگینی مرگ را بر شانه های خود احساس می کنند. فرقی نمی کند محکوم به زندان شده باشند یا به صورت متهم روزگار را سپری کنند. حکمشان به اتمام رسیده باشد یا در شمارش معکوس و به انتظار سپرده شدن به جوخه ی اعدام، دیوار سلول های خود را خط بکشند. چرا که فشار، سرکوب، شکنجه، عدم امنیت و هر لحظه در انتظار مرگ زندگی کردن واقعیت تلخ و انکار ناپذیر زندان های جمهوری اسلامی است که کمترین آن، تهاجم ارادل و اوباشی همچون سید جلیل قریب و اسماعیل افتخاری معروف به اسمال تیغ زن به بند زندانیان سیاسی می باشد. تا با ایجاد فضای رعب و وحشت همراه با ضرب و شتم وحشیانه ی زندانیان سیاسی، بی هویتی و سرسپردگی خود را به رژیم و مسئولان زندان به اثبات برسانند.

آنچه که در تهاجم اخیر همراه با ضرب و شتم زندانیان سیاسی اوین به نمایش گذاشته شد، به خدمت گرفتن همان سیاست کهنه شده ی توابین در سال های اولیه دهه شصت می باشد، که این بار با شکل تازه ای از خود فروختگی تعدادی از زندانیان غیر سیاسی در هیات ارادل و اوباش ظاهر شده است. مگر همین چندی پیش نبود که مسئولان زندان با به خدمت گرفتن همین ارادل و اوباش و فرستادنشان به سلول ناصر زرافشان، توطئه شوم دیگری را برنامه ریزی کرده بودند. توطئه ای که می توانست منجر به قتل ناصر زرافشان گردد. که در نهایت، هوشیاری و مراقبت شبانه روزی دیگر زندانیان از ناصر زرافشان، توانست جان این وکیل مبارز را از خطر حمله ناگهانی اوباشان مزدور جمهوری اسلامی در امان نگه دارد.

سیاست سرکوبگرانه جمهوری اسلامی چه در درون جامعه و چه در زندان های ایران همواره همزمان پیش رفته است. اگر در زندان های جمهوری اسلامی به راحتی زندانیان سیاسی را در تابستان ۶۷ قتل عام

در روزهای ۲۱ و ۲۲ آبان ماه، زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین در حرکتی سازمان یافته توسط مشتی ارادل و اوباش به سرکردگی فردی به نام سید جلیل قریب مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند. در این یورش که با برنامه ریزی قبلی و تحت فرمان مدیریت زندان صورت گرفته بود، تعدادی از زندانیان سیاسی از جمله ناصر زرافشان، سعید شاه قلعه، غلام کلبی و شاهین نیا به شدت زخمی و مجروح شدند. این ارادل و اوباش که از زندان گوهردشت به اوین آورده شده بودند در شرایطی زندانیان سیاسی را مورد ضرب و شتم قرار دادند که حیدرلو مسئول بند در هنگام حمله ی اوباشان، نظاره گر صحنه بوده و هیچ اقدامی برای جلوگیری از این حمله وحشیانه به عمل نیآورده است.

این اولین بار نبوده که زندانیان سیاسی در زندان های جمهوری اسلامی مورد حمله و ضرب و شتم از پیش طراحی شده ی قرار گرفته اند. تاریخ بیست و هشت ساله حاکمیت جمهوری اسلامی به ویژه در عرصه زندان، مملو از حوادث تلخ و دردناکی است که همواره جان و اندیشه هر انسان آگاه و مبارزی را از درد به خود می فشارد.

آنچه بر زندانیان سیاسی در بند روا داشته می شود، اگر چه جدای از اعمال فشار و سرکوب های اجتماعی حاکم بر جامعه نیست و نخواهد بود، اما در این میانه زندانیان سیاسی به دلیل ماهیت وجودی زندان و ماندن اجباری در یک چهار دیواری بسته و به دلیل هر لحظه در تیررس عوامل رژیم بودن، همواره جزء ضعیف ترین حلقه زنجیره ی ضرب و شتم، سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی قرار گرفته اند و لذا درد ناک ترین کشتارها و حوادث تلخی که در این سال های چهل و نهمی حکومت اسلامی بر سر مردم ایران آوار شده، همیشه در زندان های رژیم شکل گرفته است. مگر می توان سرکوب و کشتار زندانیان را در سال های نخست دهه ی شصت فراموش کرد. مگر می توان خاطره درد ناک پریز شدن سعید سلطانیپور، محسن فاضل و دیگر همبندان شان را که از ماه ها قبل از سی خرداد شصت، دستگیر و اسیر جمهوری اسلامی بودند و به یکباره بدون محاکمه در روز سی و یک خرداد تیر باران شدند را از یاد برد. قتل عام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ را چگونه می توان از حافظه

اوضاع سیاسی ناپایدار و عقب نشینی برای تجدید قوا

های آمریکا، منجر به تقویت نفوذ جمهوری اسلامی در عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین و بهبود وضعیت منطقه ای آن گردید، که این نیز به زیان مبارزات توده های مردم بود. مجموعه عواملی که در بالا به آنها اشاره شد، به اوضاع سیاسی کنونی در ایران شکل داده و از دامنه اعتلاء و رونق جنبش اعتراضی توده ای کاسته اند. اما نه این اوضاع سیاسی پایدار است و نه کاهش اعتلاء دامنه جنبش. آنچه که در این میان تعیین کننده است، تضادهایی است که نه فقط تخفیف نیافته بلکه بنا به مجموعه سیاست های جمهوری اسلامی، تشدید شده و باز هم شدت بیشتری خواهند یافت. هیچ فاکت و دلیل روشنی مبنی بر بهبود ولو کوچک وضعیت مادی و معیشتی طبقه کارگر و دیگر توده های زحمتکش وجود ندارد. برنامه و سیاست اقتصادی دولت، فاکت روشنی مبنی بر تشدید استثمار، کاهش دستمزدهای واقعی، افزایش بیکاری، بی

حقوقی روز افزون کارگران و در یک کلام وخیم تر شدن شرایط مادی و معیشتی آن هاست. از این رو تضاد طبقاتی میان کارگران با سرمایه داران و دولت پاسدار منافع آنها تشدید می شود و مبارزه طبقاتی اعتلاء خواهد یافت. مطالبات زنان و مطالبات همگانی توده های وسیع مردم، در زمینه آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک و مدنی، همچنان پابرجاست و با توجه به تشدید اختناق و سرکوب در شرایط کنونی، منجر به تشدید تضاد، میان توده های وسیع مردم با حکومت و با کل روبنای سیاسی موجود خواهد شد. لذا این تضاد، الزاما مبارزات وسیع تر توده ای را در پی خواهد داشت. بنابراین، باید اوضاع سیاسی کنونی را ناپایدار و افت کنونی در جنبش اعتراضی توده ای را موقت، و به عنوان یک عقب نشینی لحظه ای، برای تجدید قوا در نظر گرفت.

مبارزات وسیع تر و تعرضی تر علیه نظم حاکم، هنوز در پیش است. باید از هم اکنون، برای این تعرض آماده شد. تعرضی که این بار کارگران در پیشاپیش آن گام بر می دارند و از هم اکنون با مطالبات و دعاوی مختص خویش، قدم به عرصه مبارزه مستقیم و رودررو با رژیم نهاده اند.

تهاجم به زندانیان سیاسی، ادامه سیاست سرکوب رژیم در جامعه

آموزشی دانشگاه نیز دانشجویی همچون توحید غفار زاده دانشجوی تربیت معلم سبز وار به سادگی و در کمتر از یک دقیقه به قتل می رسد. دانشجویی که به اتفاق نامزدش هنگام خروج از دانشگاه با چاقوی ارادل و اوباشی دیگر از قماش همان هائی که زندانیان را مورد ضرب و شتم قرار داده اند از پای در آمد. با این تفاوت که اینبار قتل در فضای آموزشی صورت می گیرد و قاتل، دانشجوی عضو بسیج دانشجویی دانشگاه می باشد.

در تمام دوران حاکمیت ۲۸ ساله ی جمهوری اسلامی حتی یک روز هم نبوده است که رژیم دست به جنایت و کشتار نزده باشد. در تمامی این سال ها، مردم ایران به ویژه کارگران و توده های زحمتکش جامعه هرگز از کمترین امنیتی برای رسیدن به حد اقل مطالباتشان بر خوردار نبوده اند. هر اجتماع کوچک و بزرگ اقشار مختلف جامعه در اعتراض به پایمال شدن ابتدائی ترین حقوق انسانیشان، ابتدا مورد تهاجم و ضرب و شتم ارادل و اوباش رژیم قرار گرفته و آنگاه که دامنه ی اعتراضات گسترده تر شده است، ارادل و اوباش دیگری در هیات نیروهای بسیج، سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی موسوم به لباس شخصی ها به ضرب و شتم، سرکوب و کشتار بی امان مردم بی دفاع پرداخته اند.

بنابر این در حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها زندانیان سیاسی از امنیت برخوردار نیستند و خطر مرگ همیشه آن ها را تهدید می کند، بلکه تمامی توده های زحمتکش ایران از کارگران گرفته تا زنان، معلمان، دانشجویان و... نیز هر روز با خطر و ساقط شدن از زندگی روبرو هستند. آنچه موقعیت زندانیان سیاسی را همواره بیشتر در هاله ای از ابهام، تهدید و روبرو شدن با مرگ قرار می دهد، همانا در تیررس بودن این عزیزان است که دست رژیم را برای سرکوب و کشتارشان باز گذاشته است. وگرنه سیاست سرکوب و کشتار جمهوری اسلامی در کل جامعه جاری است. و لذا راه رسیدن به امنیت عمومی و دستیابی به کار، نان، آزادی جز از طریق بر اندازی انقلابی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری ایران ممکن نیست. انقلابی که با گسترش اعتراضات توده ای، اعتصابات وسیع سیاسی و در نهایت قیام مسلحانه توده ای امکان پذیر خواهد بود.

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه ی هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۴۱ متر، فرکانس ۷۴۳۵ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

زنده باد سوسیالیسم

نگاهی به اعتراضات کارگری و توده ای در آبان ماه

کارگران شریف ایران، در شرایط بسیار سختی روزگار می گذرانند. وضعیت اسفبار معیشتی، دستمزدهای پایین، دستمزدهایی که حتا ماه ها پرداخت نمی شوند، بحران بیکاری، بحران مسکن، گرانی، همه و همه شرایط سختی را برای کارگران و سایر زحمتکشان ایران به وجود آورده اند.

در سوی دیگر حمایت دولت از سرمایه داران به اوج خود رسیده است و دولت تمام عزم خود را جزم کرده است تا وظیفه خود را در خدمت به سرمایه داران به انجام برساند. از سویی با سرکوب اعتراضات کارگری، دستگیری، شکنجه، تهدید و به زندان انداختن کارگران و از سوی دیگر با تلاش برای تغییر قانون کار و به منظور هر چه بیشتر ضد کارگری کردن آن.

با این وجود و به رغم سرکوب کارگران و شمشیر اخراج بر بالای سرشان، ماه آبان، شاهد اعتراضات گسترده ی کارگری بود. کارگران "شاهو" سندانج، شهرداری کرمان، "پردیس" سندانج، شرکت "توسعه صنایع پزشکی" تهران، "کالسیمین" زنجان، "رادیاتور سازی ایران" تهران، "نساجی کردستان"، شرکت های "پارس کیهان" و "پارس تدبیر فن" در پتروشیمی کرمانشاه، "بافت آزادی" تهران، "ایران الکترونیک" رشت، "پرسان" رشت، "رادیاتور آرمکو" ساوه، "نوشاب" تهران، "کاغذ سازی کارون" خوزستان، "آلومین" کردستان، "چینی همگام" شهر کرد، "شیشه لرستان"، "زمزم" آبادان، "ایران خودرو دیزل"، "زرین" خوانسار از جمله کارگرانی بودند که در این ماه برای احقاق بدیهی ترین حقوق خود، از جمله حقوق و مزایای عقب افتاده، بازگشت به کار، خطر بیکاری و عدم امنیت شغلی، قانون مزایای کارهای سخت و زیان آور، افزایش دستمزد، اضافه کاری اجباری و بیمه بیکاری دست به اعتراض زدند. باید توجه داشت که این اعتراضات تنها شامل بخشی از اعتراضات کارگری است که به رغم تشدید سانسور خبری، اخبار آن درز پیدا کرده است.

اما موضوعی که امروز به ویژه در ماه های اخیر به یک مساله ی اساسی در جنبش کارگری تبدیل شده، تشدید سرکوب کارگران و به ویژه فعالین کارگری است. همان طور که در شماره ۴۸۸ نشریه کار در نیمه اول آبان گفته بودیم: "محاکمه و اخراج کارگران فعال و پیشرو، یکی از ترفندهایی است که سرمایه داران و دولت حامی شان برای سرکوب جنبش رو به رشد کارگری و مهار آن به کار بسته اند" در آن شماره "کار" هم چنین به اخراج کارگران در

جریان اعتراضات کارگری اشاره شده و نمونه هایی از آن ارائه شد. در ماه آبان، شاهد تشدید این مساله هستیم.

دستگیری مجدد منصور اسانلو، رییس هیات مدیره ی سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه همراه با ضرب و شتم او و دو تن از فعالین سندیکایی، نمونه ی روشن و آشکار این موضوع است.

در ارتباط با دستگیری مجدد منصور اسانلو، سخنگوی قوه قضاییه می گوید: "وی برخلاف تعهداتی که داده بود، مرتکب افعال گذشته بود." اما سوال این است که تعهدات وی چه بوده و افعال گذشته اش چیست که او باید این چنین، در روز روشن و در پیش چشمان مردم مورد هجوم قرار گیرد و ربوده شود؟!

این "افعال گذشته" چه بوده است که او باید ماه ها شکنجه را در سلول های زندان تحمل کرده و در طول زندان و حتا بعد از آزادی از زندان، همانطور که در نامه ی منتشر شده از وی آمده، بارها مورد تهدید ماموران وزارت اطلاعات قرار گیرد؟!

همه می دانیم جرم اسانلو چیست و او برای چه مجازات می شود. همه می دانیم که جرم کارگران فعال سندیکایی شرکت واحد چیست. لازم نیست "دولت عدالت پرور" احمدی نژاد برای ما بگوید. این را همه گان می دانند.

منصور اسانلو و سایر فعالین کارگری هم چون محمود صالحی و جلال حسینی و غیره جرم شان دفاع از منافع کارگران است و این جرمی نابخشودنی در نظام سرمایه داری است. این جرم بسیار سنگین تر از هر گونه قتل و تجاوز است. دفاع از منافع کارگران، در "نظام مقدس اسلامی" نابخشودنی است!!

محمود صالحی و جلال حسینی نیز که به تازه گی از سوی دستگاه به اصطلاح قضایی به ترتیب به ۴ و ۲ سال زندان به جرم برپایی جشن اول ماه مه محکوم شده اند، جرم اصلی شان هم چون سایر فعالین "کمپته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" که به طور مرتب از سوی ماموران وزارت اطلاعات مورد تهدید قرار می گیرند، چیزی نیست جز دفاع از منافع کارگران. کارگرانی که به برکت "نظام مقدس" چنین وحشیانه مورد تهاجم سرمایه قرار گرفته اند.

"بهرام علی" کارگر ۴۷ ساله که ۲۱ سال سابقه کار در کارهای سخت و زیان آور دارد و بعد از تعطیلی کارخانه قدس پلاستیک بیکار شده می گوید: "اعدام مان کنند و ما را از این زندگی نکبت بار راحت کنند... دریغ از یک جو معرفت و محبت مسوولان! انگار همه سنگ شده اند و قلبی

در سینه ها نمی تپد!... دخترم دانشگاه آزاد قبول شد گفتم پول ندارم، بدبخت کارش شده غصه خوردن. آخر پدرش کارگر است و کارگر جماعت و خانواده اش حق ندارند مثل دیگران زندگی کنند!... احمدی نژاد به قزوین آمد، گفتند نامه بنویس شاید فرجی شود، نوشتم و تقاضای کار کردم، نامه آمد که به اداره کار مراجعه کنید، رفتم نامه را نشان دادم و آنجا گفتند: سرکاریه از این نامه ها زیاد آمده! کار کجا بود!" خسرو کارگر بیکار که در کارخانه چوب الموت کار می کرد، می گوید: "برای این ها فرق نمی کند که من و زن و بچه هایم گرسنه هستیم یا خیر! مهم نیست که زن و بچه من به فقر و فساد کشیده شوند. این ها دنیا و آخرت شان پول است!"

حسین، کارگری که بعد از ۲۰ سال کار و در پی واگذاری کارخانه به بخش خصوصی بیکار شده در مورد فرزندان اش می گوید: "هر چی بخواهند جوابم "نه" است و بعد از هر نه گفتن، شرمندگی و خجالت... بچه هایم بیشتر اوقات در حسرت خوردن یک غذای خوب می سوزند و لباس نو یادشان رفته!... مسیبان را نمی بخشم! آخر تا کی می توانم تحمل کنم و به خانواده ام وعده دروغ بدهم."

آری! فقر، سوغاتی است که "نظام مقدس" برای کارگران به ارمغان آورده و سخن گفتن از آن، دفاع از کارگران و مبارزه با فقر جرم است. اگر بخواهی به کارگران حق و حقوق شان را بگویی، انواع زندان و شکنجه را باید تحمل کنی و اگر در کارخانه اعتراض کنی، خوش شانس باشی اخراج می کنند و گرنه کارت به زندان می کشد.

در جریان اعتصاب کارگران "صندوق نسوز کاوه"، نیروی انتظامی از کارگران تعهد می گیرد که دیگر اعتصاب و تجمعی برگزار نشود و اگر چنین شود، کارگران اخراج خواهند شد. به تازه گی، بعد از اخراج ۳۰ تن از کارگران از کارخانه که با حضور نیروی انتظامی و همکاری آن صورت گرفت، کارفرما تهدید کرد که اگر یک بار دیگر این ها به کارخانه بیایند، آن ها را دستگیر و به زندان می اندازد. جالب آن که این کارگران سه ماه حقوق عقب افتاده طلب کارند.

در کارخانه ریسندگی "پردیس" سندانج، در پی اعتراض کارگران به نحوه قرارداد و روند اخراج کارگران، ۴ کارگر اخراج شدند.

کارگران "چینی همگام" شهرکرد در نیمه اول آبان ماه به خاطر حقوق عقب افتاده و افزایش دستمزد، اعتصاب کردند. در پی اعتصاب، کارفرما تعدادی از کارگران را اخراج و از بقیه تعهد می گیرد که در مقابل پرداخت دستمزد در هر سه ماه یک بار، حق

نگاهی به اعتراضات کارگری و توده ای در آبان ماه

اخراج کارگران افغان، . . .

کشور سهیم بوده اند. درحالی که طبقه سرمایه دار ایران نیروی کار این بخش از کارگران را به بهای بسیار بسیار ارزان خریده است و با خشونت و بیرحمی آن ها را استثمار نمود ه است، اما برای این کارگران، هیچگاه نه حداقل حقوقی، نه بیمه و ساعات کار و حساب و کتابی در کار بوده است و نه قانون کاری وجود داشته است. سرمایه داران ایرانی، برده و ارزان این کارگران کار کشیده اند و از قبل نیروی کار ارزان آنها، سودهای هنگفتی نیز به جیب زده اند. صدها کارگر افغان در عمق زمین در چهار گوشه ایران مدفون شده اند. صدها کارگر افغان که تنها نان آور خانواده بوده اند، در عمق چاه سقوط کرده اند، زیر آوار مانده اند و در حین کار، بی آن که کسی در قبال مرگ آنان مسئولیتی را پذیرفته و یا فکری به حال خانواده آنها کرده باشد، غریبانه جان باخته اند. کارگران افغان، در جهنمی که طبقه سرمایه دار ایران و دولت حامی آنها برای کل کارگران و از جمله کارگران افغان درست کرده اند، همدوش کارگران ایران صبح تا شام جان می کنند تا لقمه نانی به دست آورند و با آن شکم خود و فرزندان خود راسیر کنند. کارگر، کارگر است ایرانی باشد یا افغان فرقی نمی کند. همه ی آنها مجبور به فروش نیروی کار خویش اند و توسط طبقه سرمایه دار استثمار می شوند. کارگران افغان مقیم ایران، بخشی انفکاک ناپذیر از طبقه کارگر ایران محسوب می شوند. تمام تبلیغات سوء علیه کارگران افغان و برای ایجاد نفاق میان کارگران را باید خنثا ساخت. مردم نباید دروغ های دستگاه دولتی علیه کارگران افغان را باور کنند. بیکاری، زائیده نظام سرمایه داری ست. قتل، دزدی، اعتیاد، فحشاء و سایر معضلات اجتماعی، ریشه در مناسبات سرمایه داری حاکم دارد که ابعاد آن تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، به طرز هولناک و فاجعه باری افزایش یافته است. این، طبقات استثمارگر حاکم بر ایران و افغانستان و حامیان آنها هستند که مسبب اصلی بیکاری، جنگ، آوارگی و تمامی مصائب اجتماعی موجود هستند. کارگران افغان، خود، قربانی منافع استثمارگرانه این طبقات اند. اخراج کارگران و پناه جویان افغان، یک اقدام جنایتکارانه و ناقض حقوق اولیه پناهنجویان است که وسیعا باید مورد اعتراض قرار بگیرد و محکوم شود. نباید گذاشت کارگران افغان، به جهنمی که به اجبار آن را ترک نموده و از آن گریخته اند، بازگردانده شوند. کارگران و پناه جویان افغانی باید از حقوق کامل یک شهروند ایرانی برخوردار شوند.

خوزستان، عدم صدور مجوز برگزاری مراسم سالگرد فروهرها آن هم در خانه شان، سرکوب دانشجویان و تعلیق و اخراج دانشجویان فعال و معترض، در می یابیم که سرکوب، سیاست عمومی رژیم است.

ماه آبان هم چنین شاهد اعتراضات گسترده ی دانشجویی بود که خود بررسی جداگانه ای را می طلبد. اما جدا از جنبش دانشجویی، چندین اعتراض توده ای در این ماه به وقوع پیوست.

در فردیس کرج، تعدادی از زنان، با مسدود کردن یکی از خیابان های اصلی فردیس، به عدم اجرای عملیات نصب شبکه های گاز اعتراض کردند. در شهر ایذه (خوزستان)، مردم این شهر با مسدود کردن یکی از خیابان های اصلی شهر به عدم رسیدگی به معضل آب گرفتگی شهر و خطر سیل اعتراض کردند. سال قبل در نتیجه آب گرفتگی و به وجود آمدن سیل، 4 نفر از اهالی شهر جان باختند. در شهر دیر (بوشهر) مردم با اجتماع در برابر فرمانداری، به جابجایی محل احداث تاسیسات اداری منطقه نفتی و گازی پارس شمالی اعتراض کردند.

هم چنین کارکنان صنایع دستی کردستان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق و روشن نبودن وضعیت خود و کتابداران کتابخانه های کشور در اعتراض به بلاتکلیفی خود، دست به تجمع اعتراضی زدند. اعتراضات گسترده ی کارگران و زحمتکشان، نشانه ی عمق بحرانی ست که حکومت اسلامی درگیر آن است. بحرانی که در صورت گسترش و اتحاد کارگران و زحمتکشان می تواند بنیان "نظام مقدس" را از جا برکند.

کمک های مالی

هامبورگ
راديو شورا ۱۰ یورو
سوئد
سیامک دال ۷۵۰ کرون

اعتراض ندارند. کارگران "رادیاتور سازی ایران" در اعتراض به وضعیت حقوقی و قطع مزایا از آذر ماه سال گذشته، دست به تحصن می زنند، کارفرما که براساس بخشنامه اصلاح دستمزد سال ۸۵، حقوق را ۱۵۰ هزار تومان تعیین کرده در جواب می گوید: "هر کسی را که اعتراض کند اخراج می کنم." در کارخانه "نساجی کردستان"، ۱۴ کارگر اخراج شدند و به دلیل اعتراض به اخراج کارگران، یک کارگر دیگر نیز اخراج شد. کارگران واحد شماره دو کارخانه "بافت آزادی" در اعتراض به حقوق و مزایای عقب افتاده ی خود دست به اعتصاب می زنند. در پی اعتصاب، کارفرما درب سالن تولید را پلمپ کرده و دو کارگر را اخراج می کند.

۱۱ کارمند اخراجی شرکت آب و فاضلاب روستایی کردستان که در برابر استانداری تجمع کرده بودند، مورد حمله نیروی انتظامی قرار گرفته و یک نفر از متحصنین مجروح و دستگیر می شود.

کارگران اخراجی کارخانه های نساجی کردستان، ریسندگی شاهو، پردیس، آومین و کارگران خدماتی دانشگاه علوم پزشکی که در مقابل استانداری کردستان تجمع کرده بودند، هنگامی که قصد مسدود کردن خیابان را داشتند، مورد هجوم نیروی انتظامی قرار گرفتند. تحصن آن ها در محاصره شدید نیروی انتظامی که همراه با تهدید کارگران بود، به پایان رسید.

کارفرمای کارخانه "زمزم" آبادان، تمدید قرارداد کارگران را منوط به پذیرش حقوق ۱۵۰ هزار تومانی کرد و در این میان اعتراض کارگران بدون نتیجه بود.

در شهر صنعتی ساوه، کارگران قرارداد موقت، مجبور به پرداخت سفته ۱۰ میلیون ریالی به کارفرما، جهت اشتغال به کار هستند.

تعدادی از کارگران ایران خودرو دیزل که در جریان اعتصاب کارگران در اعتراض به مسمومیت غذایی شرکت کرده بودند، بازداشت شدند که از سرنوشت شان نیز تاکنون خبری نیست.

این ها گوشه ای از سیاهه ی عمل کرد سرمایه داران و دولت عدالت پرور، در برخورد با جنبش کارگری در آبان ماه است. اگر این اخبار را در کنار سایر اخبار بگذاریم، اخباری چون ضرب و شتم زندانیان سیاسی در گوهردشت و اوین، تایید حکم اعدام ۱۰ متهم به بمب گذاری در

اخراج کارگران افغان، یک اقدام جنایتکارانه است که وسیعاً باید مورد اعتراض قرار بگیرد و محکوم شود

خواسته است ظرف مدت ۱۵ روز کارگران افغان را اخراج کنند و هشدار داده است چنانچه به این کار اقدام نکنند، ضمن آن که دستگاه قضائی آنان را به ۳ تا ۶ ماه حبس محکوم می کند، بانک های کشور نیز از اعطای تسهیلات و خدمات بانکی به این دسته از کارفرمایان خودداری خواهند نمود. وزارت کار رژیم، در عین حال قول داده است چنانچه کارفرمایان، کارگران افغانی را اخراج کنند و به جای آن ها کارگر ایرانی را به کار گیرند، دولت تا مدت سه سال حق بیمه آنها را خواهد پرداخت.

هم اکنون تیم های ویژه ای مرکب از افراد نیروهای انتظامی، وزارت کشور، دادستانی، وزارت بازرگانی و بازرسان وزارت کار تشکیل شده است که با انجام یک "طرح ضربتی"، ضمن مراجعه به مراکز می گمان می رود کارگران افغان در آن ها به کار مشغول باشند، این کارگران را شناسائی، بازداشت و اخراج می کنند. کارگران شناسائی شده را ابتدا به مراکز نامعلومی از قبیل اردوگاه و بازداشت گاه در مناطق مرزی منتقل می کنند و سپس به افغانستان باز می گردانند. در حال حاضر ۴۰۰ هزار از ۷۰۰ هزار کارگر افغان در استان تهران، "غیرمجاز" خوانده شده، که باید اخراج شوند. سه هزار کارگر افغان که در شهرداری تهران، در بخش خدمات شهری و زیر نظر پیمان کار خصوصی کار می کنند، در زمره ی این کارگران اند. طبق دستور شهردار تهران، تا پایان سال، هیچ کارگر افغان در شهرداری تهران فعالیت نخواهد کرد.

تعقیب و آزار و بازداشت گسترده ی کارگران و پناهجویان افغان در حالی صورت می گیرد که مطبوعات وابسته به رژیم نیز، پشت سر هم پیرامون تعداد شاغلین افغان در ایران، بزرگ نمائی و سوء تبلیغ می کنند. تیترهای درستی در باره "افزایش جرم و جنایات افغان ها" چاپ می کنند و به اشاعه ی افکار وایده های نژاد پرستانه می پردازند و برای آلوده ساختن ذهنان توده های مردم، به تزریق سموم ناسیونالیستی به رگ و پیوند جامعه مشغول اند.

هدف رژیم جمهوری اسلامی از چنگ زدن به این شیوه های کثیف و رذیله آن است که مردم را علیه بخشی از محروم ترین زحمتکشان جامعه ما که سال های سال در

کنار همدیگر کار و زندگی کرده اند، تحریک نموده و ضدیت آنها را نسبت به کارگران و پناهجویان افغان برانگیزد. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، همراه با پرتاب این تیرهای زهر آگین به سمت کارگران و پناهجویان افغان و اهانت و تحقیر آنها، در عین حال تلاش می کند مسئولیت بیکاری، اوضاع وخیم اقتصادی و دهها معضل اجتماعی دیگر را به گردن کارگران و پناهجویان افغان بیاندازد و توجیهی برای اقدامات جنایت کارانه خویش، یعنی اخراج کارگران و پناهجویان افغان بترشد. وزارت کار رژیم نیز عوامفریبانه چنین وانمود می سازد که با اخراج کارگران افغان، وضعیت اقتصادی مردم بهبود می یابد و معضل بیکاری نیز از میان برداشته می شود.

البته این نخستین بار نیست که جمهوری اسلامی به چنین حربه و دستاویزی متوسل می شود و به چنین اقدام جنایتکارانه ای دست می یازد. مرتجعین حاکم بر ایران در طول لاقل ده سال اخیر، چندین بار دست به این جنایت زده اند و در کمال بی شرمی، کارگران و پناهجویان افغان را عامل بیکاری جلوه داده اند و درمقیاس گسترده نیز آنان را اخراج کرده اند. آخرین نمونه آن در سال ۸۱ بود که دومیلیون کارگر و پناهجوی افغان، از ایران اخراج و به افغانستان عودت داده شدند. اما مردم ایران شاهد بوده اند که نه تنها بهبودی در وضعیت اقتصادی کارگران و سایر اقشار زحمتکش مردم ایران حاصل نشده است، نه تنها معضلات اجتماعی برطرف نشده و بیکاری کاهش نیافته است، بلکه اوضاع در تمامی این زمینه ها، بیش از پیش وخیم تر نیز شده است.

دروغ های بیشرمانه دستگاه حکومتی و تشدید اقدامات سرکوبگرانه علیه کارگران و پناهجویان افغان و اخراج گسترده آنها به بهانه ی نداشتن جواز اقامت، در حالی انجام می شود که کارگران افغان به عنوان بی حقوق ترین و محروم ترین بخش طبقه کارگر ایران، سالیان متمادی است در ایران به انواع کارهای سخت و دشوار، از چاه کنی و حفاری و راه سازی و ساختمان سازی گرفته تا کارهای سنگین کشاورزی و کار در بخش فاضلاب و خدمات شهری و کوره پزخانه و امثال آن مشغول بوده و بی برو برگرد، در تولید ثروت های اجتماعی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 490 november 2006

در صفحه ۱۱

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی